

نویسنده تلاش کرده تا نشان دهد که اولاً امر به اقامه عدالت، یک امر تأسیسی، مولوی و فردی اجتماعی است؛ ثانیاً بیان می‌کند که اقامه عدالت صرفاً از مسیر فقه رایج قابل تحقق نیست و نیازمند تغییر رویکرد به فقه حکومتی است. وی بین رویکرد فقه فردی، فقه نظام‌های اجتماعی و فقه حکومتی تمایز قائل است که در این رویکرد، فقه از دانش استنباط باید به دانش اداره فرد و جامعه تبدیل شود.

نمی‌کند، بلکه ضرورتی هم ندارد؛ پس باید وارد ماهیت‌شناسی عدالت شد. او چیهستی عدالت را به «مفهوم‌شناسی» و «ماهیت‌شناسی» تقسیم می‌کند و اصل را بر ماهیت‌شناسی عدالت قرار می‌دهد، گرچه معنا و مفهوم‌شناسی را نیز خالی از لطف نمی‌داند. سلبی یا ایجابی بودن عدالت، مشترک معنوی یا لفظی بودن عدالت و اعتباری بودن از محورهای بحث ماهیت‌شناسی عدالت است. نویسنده محتوای بحث عدالت را در چیهستی عدالت بحث نمی‌کند و آن را در اصول و چگونگی عدالت وارد می‌داند که محل بحث آن در کتاب نیست. این در حالی است که بدون درک محتوای عدالت، بحث کردن درباره ماهیت و مفهوم یا چرایی آن، در شناخت اختلال ایجاد می‌کند.

وی در محور مفهوم‌شناسی معتقد است که عدالت، مفهومی بسیط است که به هیچ مفهوم دیگری قابل انصراف نیست؛ از این رو اشاره به مفاهیمی چون برابری یا دادن سهم هر صاحب سهم یا رعایت استحقاق، گرچه حدود معنایی را مشخص می‌کند، هیچ‌کدام معنای لفظ عدالت نیستند؛ زیرا عدالت منشأ انتزاع واحد ندارد؛ پس هرکدام از مفاهیم، حیثیت معنایی متمایزی از عدالت را آشکار می‌کنند، اما آن را کامل پوشش نمی‌دهند؛ به همین دلیل، نویسنده در مواضع مختلف تلاش می‌کند که بین باید، حسن، مطلوب و عدل تمایز ایجاد کند، گرچه تلاش او توفیق چندانی به دست نیاورده است. این نوع درک معنا از عدالت در نگاه نویسنده، خلاف تصور او، اتفاقاً بر معنایی خاص از عدالت مبتنی است که همان، «بایستگی» است، اما وی سعی می‌کند همچنان عدالت را مفهومی بسیط معرفی کند.

این نکته نویسنده ناظر به معناشناسی الفاظ در بحث عدالت، یک چالش مزمن در عدالت‌پژوهی است. نویسندگان معمولاً با یک بحث معناشناسانه از لفظ عدالت و واژگان همسایه آن، بحث خود را آغاز می‌کنند و با یک پرسش ساده و بدون امتداد، وارد مباحث دیگر عدالت می‌شوند؛ گویی اساساً بحثی از معنای الفاظ ارائه نکرده‌اند. این امر تلویحاً بیانگر آن است که در یک اغتشاش مفهومی، استعمال عدالت چیزی جز مشترک لفظی (خلاف بیان نویسنده) نیست؛ به عبارت دیگر، هرکسی معنای مدنظر خود را بر این لفظ بار کرده است و حتی این معنا را لزوماً به صورت یکسان در عرصه‌هایی مثل آموزش و سلامت استفاده نمی‌کند. نویسنده باز هم در اینجا ناخودآگاه موضع خویش را به میانه بحث آورده و معتقد است که در حوزه عدالت، اشتراک لفظی وجود ندارد. این ادعا را از پایگاه فکری او می‌توان پذیرفت، اما ناظر به ادبیات متکثر عدالت، خیر.

مرز میان عدالت توزیعی و عدالت اجتماعی

از نگاه واعظی، عدالت اجتماعی شامل تراز عدالت توزیعی است و نمی‌توان عدالت توزیعی در مفهوم مدرن را که معمولاً اقتصادی هم تعبیر می‌شود به عدالت اجتماعی معنا کرد. وی دو دلیل را برای این